

بخش پنجم

قیمت اشتراك سالیانه ۳۰ والراست بتوسط محفل مقدس روحانی طهران یا یکسر با آواره ارسال دارند

این جریده در هر ماه بهائی یکبار نشر میشود و در مسائل متعلقه باین امر اعظم که مرقبات ترقیات مادی و معنوی نوع بشر و کفایت و سبب انتظام و الهی ان عالم است سخن میراند و مقالات منیده که موافق این مقصد است قریب خواهد شد

شماره چهارم جلد دوازدهم ۱۷ ماه می ۱۹۲۱ موافق اول ماه عظیمت سنه ۷۷ بهائی

خطاب حضرت عبدالبهاء در مجلس باسوفیهای ادین بورگ اسکاتلند تاریخ ۹ ماه جانوری سنه ۱۹۱۳

هوالله

امشب چون در مجلس شما هستم بسیار مسرورم زیرا شما الحمد لله تفریق حقیقت مینمایند انتقال آباء و اجداد بجا نیاورده اید مقصدتان عرفان حقیقت است در هر جا که آشکار شود اولیا موجوده اسیرتعالی بند حقیقت ادیان از میان رفیق و تقابلت میان آمده که هیچ تعلق با اسرار حیان الهی ندارد اسرار اولیا الهی برای نورانیت بشر است بجهت نوع انسا است بجهت الفتنین فلور است بجهت ظهور و وحدت عالم انسانی است لکن هزار افسوس که ادیان را بسبب نزاع کرده اند و با یکدیگر جدا و قال کنند خون یکدیگر دیزند و خاتمان یکدیگر را خراب نمایند بجهت اسیرتعالی بندند مثلا شخصی یهودی است میپرسد چرا یهودی میگردد چون پدر من یهودی بود من هم یهودی هستم و دیگری میسوالست چون پدر من شیعی بود دیگر من مسلمان چون پدر من مسلمان بود از هر طرف میپرسد همین اجواب میدهد پس چون کسی جمع اسیرتعالی بندد و تفریق حقیقت میان نه اگر تفریق حقیقت میشود همه متحد میگردد زیرا حقیقت یک است تعدد ندارد و آن است جمیع ادیان است و چون این نفوس از تعالی قطع و از این نفوس آزادند و تفریق حقیقت مینمایند لهذا من بسیار مسرورم چون نظر در کائنات عالم می بینم هر کائناتی مرکب از اجزای نامتناهی است

که از اجتماع این اجزاء فردیه این کائنات پیدا شده و این قنایات است و قابل انکار نه لهذا هر چیزی از اجزاء فردیه در صورت نامتناهی میرود و در هر صورت تکالی مثلا این [کمال] شیره بی دست کم مرکب از اجزاء فردیه است بگویی هر چیزی از آن در عالم مجاد بود و در صورت نامتناهی عالم مجاد بود داشت و در هر صورت تکالی حال عالم نبات آمده و در صورت نباته سیر دارد یک روز بصورت این گل روزی بصورت گل و درخت دیگر خلاصه در صورت نامتناهی عالم نبات سیر نماید و این قنایات است بجهت تکلیف طبیعی بعد عالم حیوان سیر کند و در صورت نامتناهی عالم در آید تا به عالم انسانی انتقال کند و در صورت نامتناهی عالم انسانی سیر نماید خلاصه این فرد در صورت جمیع کائنات سیر کند و در صورت تکالی دارد لهذا هر چیزی در هر چیزی هست پس بر هر فردی انتقال تا تا عالم است و در هر انتقالی کمالی جامع کائنات گردد این بقاعده فلسفه الهی است که انا ز قاندر همیشه باقیست زیرا بقای روح مسلم است روح ابدیت نافرمانیت ندارد و برهان عقلی آن اینست که انسان در حقیقت دارد حقیقت جسمانیست و حقیقت معنویه حقیقت جسمانیست فان است اما حقیقت معنویه باقی زیرا قنایات است انتقال از صورت بصورت دیگر مثلا این گل اندام دارد چرا از این صورت بصورت جمادی انتقال نماید اما معدوم نمیشود باز ماده آن باقیست نهایت بصورت نباتی بصورت جمادی انتقال نمود مثلا این علف را حیوان بخورد معدوم نمیشود بلکه قنای او عبارت از انتقال است از صورت نباتی بصورت جمادی اما معدوم صورتشده اندام او همان انتقال از صورت بصورت دیگر است اما عنصر

باقیت اینست معنی فنا و اندام مثلا جسم انسان خاک میشود
 بعالم جاد انتقال نماید آن خاک وجود دارد پس معنی اندام و فنا
 انتقال از صورتی بصورت دیگر است و در عالم صور هیچ کانی و امری در
 صورتی نه بل صورت واحد دارد جسمی ماد مثلث است مربع یا مستطین
 نمیشود اگر مختصا مربع است مثلث نمیشود و لکن روح انسان در آن
 واحد دارنده جمیع صور است حال در عقل در روح شما هم مستر است
 هم مختصا هم مربع است و هم مثلث جمیع صور در آن واحد در روح
 موجود فاقد صورت نیست تا انتقال از صورتی بصورت دیگر نماید
 لهذا بدست انتقال ندارد جمیع صور را همیشه در آن است این برهان
 واضح است برهان دیگر جسم انسان گاهی علیل است گاهی صحیح گاهی
 ضعیف گاهی همین حالات خلفه دارد اما روح در حالت واحد است
 چون جسم ضعیف شد روح ضعیف نشود پس حقیقت معنوی
 انسا تغییر ندارد اگر دستی قطع شود یا پا بریده گردد در روح
 تغییری حاصل نگردد پس اندام عبارت از تغییر جسم است
 و روح تغییر ندارد لهذا همی و باقیست ثالث موت عبارت
 از فقدان احساسات در فم جسم احساس ندارد چشم
 نمی بیند گوش نمی شنود مشام استشمام نمیکند ذائقه و لایحه
 معطل بماند جمیع قوی معوق جسم مرده است جمیع احساسات
 اما روح ساکن است در خواب می بیند می شنود و می گوید جمیع قوی
 او در کمال است و اگر انسان جسم تنها بود بایستی جمیع حرکت
 نداشته باشد و مرده باشد پس در این جهت حقیقت
 ثانویه ای هست که محبط بقایق اشیا است و کاشف اسرار کائنات
 که بدون چشم می بیند بدون گوش می شنود بدون دست می گیرد
 بدون قلب باطن میکند حقیقتاتی غیر محدود و حال آنکه جسم محدود
 پس ثابت شد که حقیقت ثانویه ای هست در انسان که از هر آفتی
 آزاد است و بدون تغییر باقی و برقرار و دیگر اینکه در حیرت صحبت
 میگویی من گفتم من زخم آنکه می گوید من چنین گفتم آن کیست ؟
 یک حقیقت ثانویه است که با او مشورت میشود که این کار نافع است
 یا مضر این کار را نکنم یا نکنم چه نتایج خواهد داشت آن روح که
 با او مشورت میکنی اگر بگوید این کار را نکن میکنی و لایحه
 واضح است حقیقت ثانویه است که را کبات حقیقت جسمانی است

آن سراج است و این زجاج اگر زجاج بشکند بر سراج ضریق نمیزد
 بلکه باقیست . انسان سیرت و در جانی میکند تا بر تبه ای برسد
 که فوق رتبه این عالم جسمانیست تا بعالم کمال برسد پس جمیع
 زجاجها را ترک کند و بعالم انوار شتابد وقتی این سراج در زجاج
 باقی وقتی در زجاج حیوانی و حال در زجاج انسانی لهذا اگر زجاج
 بشکند سراج فانی نگردد این بر همین معنی است نه نقلی که انکار
 بتوانند نمود . باقی آمیم بر سر مطلب که عالم وجود بدلترا
 وجود ندارد یعنی استفاضه وجود از یک حقیقت که کثیر است
 که این وجود صادر از اوست چنانچه کوه از زمین است کواکبه
 از آفتاب صادر و انوار روشن نماید زیرا آفتاب مرکز انوار است
 اشعه آن کائنات را روشن کند کائنات تا یک است اما شعاع
 از مرکز انوار فاضل جمیع کائنات آن شعاع فیضات الهی است
 و اعظم فیضات مظاهر مقدسه الهیه اند و آن حقان حقیقت
 واحد لکن مطالع مختلف نور واحد است اما زجاجات متعدد
 هر وقتی آن نور واحد در زجاجی است نور غیر منقسم است و در زجاجها
 مختلف و تنوع پس هر چند از جسم متعددند اما از حقیقت
 واحد و آن حقیقت قبلی شمس واحد است در مریای متعدد کلام
 و باهر مریای متعدد اما شمس واحد این دوازده برج متعدد
 و در شعاع از مرکز واحد صادر چون مرکز نگری کل یکوات و در
 دوازده برج منقسم در این دوازده برج یک شمس است لکن وقتی
 از برج عمل طالع و وقتی از برج اسد و وقتی از جدی و وقتی از
 نقطه اعتدال ربیعی و وقتی از نقطه اعتدال صیفی و وقتی از
 نقطه انقلاب شتوی طلوع نماید و شمس واحد است هر چند برج
 متعدد اما وقتی که آفتاب از برج سرطان طالع البته شدید است چون
 در جدی طالع آفتاب حرارتش شدیدند از این جهت است فرق
 بین ظاهر الهیه اما فی الحقیقه حقیقت واحدند پس انسان
 باید نظر بر روح داشته باشد بلکه آفتاب است از هر نقطه
 طالع شود نور را پرستش کند از هر زجاجی کلام گردد زیرا
 زجاج محدود است اما نور غیر محدود نظر انسان باید نا محدود
 باشد چه اگر بزجاج ناظر باشد شاید نور از این زجاج بر
 زجاج دیگر انتقال نماید آن وقت مجرب ماند اما چون نور

پوسته توجه بان دارد از هر زجایی باشد

[مناجات و رخت مجلس]

هو الله

ای خداوند بیهیمن بصیرت‌ها را روشن کن گوشه‌ها را روشنوا
تا دلهای مژه را زنده کن نفوس خواب را بیدار نما خداوند
مادر از هر قیدی آزاد نما و بجهان نامحدود خویش دلالت کن
خداوند انانی تو را که ترا بشناسیم و عاشق جمال تو باشیم جو را
شهر حقیقت باشیم انرا افتخار طالع شود طالب رانم خطیب باشیم
از هر کجای انشا را باید خداوند ما را از عالم محدود نجات ده بجهان
نامحدود خویش رسان تا در سبیل تو سلوک نمایم و بتو رسیم
جسجوی تو نمایم و مشاهده جمال و کمال تو کنیم توئی بخشنده تویی
مهربان تویی قادر و توانا

ساجات برای اطفال مدد رسد و این بزرگ اسکاکن

هو الله

خداوند ما مهربانایا این اطفال نازنین صنع دست قدرت
تو است و آیات عظمت تو خدایا این کودکان را محفوظ بدار
مژد بر تعلیم کن و موفق بخدمت عالم انسانی نما خدایا این
اطفال مانند در دانه اند در آفتاب صدف عنایت
پرورش ده تویی بخشنده و مهربان

لوح مبارک مخصوص مواسات

هو الله

شخصی که ما تالیف شما بشان غنی را مطالعه نموده فی الواقع
از آسودید و در آن جهت آسایش عالم انسانی مطالعه شد
مختصر اینست در تقالیم بهار الله مواسات است و این اعظم
از مساوات است مساوات امری است بجزوری و لکن مواسات
امر است اختیاری کمال انسان بعمل خیر اختیاری است نه
بعمل خیر اجباریست و مواسات خیر اختیاری است و آن اینست
که اغنیای مواسات بفقرا کنند یعنی اتفاق بر فقر نمایند و
بمیل و اختیار خویش نه آنکه فقر اغنیای را اجبار نمایند زیرا
از اجبار اختلال حاصل گردد و انتظام امور بشر

مختل شود و در مواسات که ان اتفاق اختیار است
سبب راحت عالم انسانی است سبب عزت عالم انسانی است
و سبب نورانیت عالم انسانی است چنانچه آثار خیریه
و انجمن در سیاحت شهرهای امریکا مشاهده شد
یعنی در بعضی دارالقنون ها و انجمن های صلح و ترویج علم
لهذا در حق شما دعا میکنم که همواره مشغول با طاعت و بکثرت
آسمانی باشید و سبب اعمال خیریه در شرق و غرب گردید
تا در ملکوت الهی مانند شمع روشن گردید و عزت
و حیات ابدیه یابید و از افق ابدی مانند ستاره بدرخشید
و رجا دارم که احترامات فائقه مرا قبول فرمایید

ع ع

در خصوص اهمیت تبلیغ

هو الله

ای دختر ملکوتین نامه تو رسید امروز باید جمیع احوال
الهی در فکر تبلیغ باشند نه تأسیس محافل زیرا از تأسیس
کلیته ها ثمری حاصل نشود بک اسمی بی رسم ماند
چند روزی اجتماع بعد متفرق میشوند و اگر تبلیغ
مشغول شوند نفوس را زنده نمایند و در ملکوت الهی
و نزد عجلای احبای رحمانی عزیز میگردند چنانکه دیده
شد هر نفس سبب هدایت و تربیت و حسن اخلاق
نفس شد او مقرب و نگاه الهی گشت و مانند شمع
روشن در بین جمع جلوه نمود امید و ایم باران الهی
و اما در سخن سبب تربیت نفوس شوند و با قلبی فارغ
و جانی مستبشر بیثبات الهی با خلق محسور گردند
پسر عزیزت و دختر مهربانت را از قبل من مهربانی
برسان همچنین بستر ... محترم حقیت عمرانه برسان
همیشه بیاد او هستم و علیک البهار الیوم ع

نیایات حضرت عیسیٰ البهار

[تقیه از شماره سوم جلد ۱۲]

حضرت ورقا و پسرش حضرت روح الله

از جمله زائرین مطاف اعلی که شب و روز با او ایستادند و مجلس بودیم جناب پسر و برادر این دو شهید آقا میرزا عزیز الله خان بود روزی این عید از تفصیل شهادت حضرت والد و برادر ایشان سؤال نمود آقا میرزا عزیز الله خان فرمودند مختصرش اینست :

« در سال ۱۸۹۶ بدیم و برادریم میرزا روح الله در وقت حرکتشان از زنجان برای طهران حکومت ایشان را گرفتند و بزنجان مراجعت دادند حاکم زنجان علاء الدوله بود در چندین مجلس علما حاضر کرد و با ایشان صحبت نمودند خرد علاء الدوله خیلی ملامت شد بعد از طهران از ناصرالدین شاه امر آمد که منعم لایطهر بفرستند ایشان را و جمعی از لیاقت زنجان که همراه گرفته بودند مغلوب طهران فرستادند در ورود طهران به مجلس عالی آوردند اسباب ایشان را تماماً در آنجا ضبط کردند ولی از جانب صدراعظم وعده داده بودند که روز جشن نصف قرن سلطنتی چون تمام مجوسین دولتی آزاد خواهند کرد آن بهائیان اسیر زندان را هم آزاد خواهند نمود اما از غریب اتفاق در روز جمعه که شب نصف قرن ناصرالدین شاه بود رضائای از جمعیت مشروطه جمهوری طلب در جامع شاه را گشت رئیس مجلس بتصور اینکه این قاتل بهائی است برای انتقام مجلس شرافت و امر داد که جمیع بهائیان مجوسین را برهنه کرده لنگه بسته بیرون بیاورند در ابتدا به حضرت ورقا بخش داد و گفت شاه ما را کتیر ایشان جواب دادند که بهائیان ممکن نیست که قتل نفس کنند حاجب الدوله اصرار کرد که اگر میخواهید خلاص شوید باید از این دین بهائی تبرع کنید ایشان جواب دادند که سالها آرزوی چنین روزی کشیدیم حال که مقصود از شده خودمان را محروم نمیکیم حاجب الدوله حکم داد سر حضرت و رقارا و درکنه بگذارند و بعد خودش با عذاره حضرت و رقارا ریز ریز کرد و بعد بروح خطاب کرد که حال پدرت را دیدی بد یا میر بهائی

بگو تا خلاص شوی ولی او اظهار اشتیاق بشهادت کرد حاجب الدوله حکم داد که او را بتناؤ خفه کنند و چون تنگها را صا کردند روح الله نیمه جان بود بلکه همیشه حاجب الدوله گفت سختی مرگ را دیدی همین قدر بگویند بهائی نیستیم بس است خلاص میشوی او جواب میداد که زود به پد خود میخواهد ملحق بشود با اینجهت حاجب الدوله حکم میکند که میر غضب سر او را ببرد و سرش را ببرد و نجیب اختر : حکومت ایران بعد از اعدام کردن این دو نفس مظلوم فهمیدند که رضا قاتل شاه از بهائیان نبوده است زیرا آن رضا بمضمون شعر اقرار کرده بود و اقرارش از این قرار بود :

« مطیع آل احمد محبت و جهادیم
 فدای همه ایران رضای شاه شکام
 نه بایم نه ستیم نه صوفیم
 شیعه امیر کارم »

MARTYRS and PRISONERS

IN PERSIA 1896.

FROM LEFT TO RIGHT : —
 MIRZA WARGHA, HIS SON ROUH'U'LLAH,
 (The Martyrs). Mirza HUSSEIN-
 ZANJANI. HAJJI IMANI.



[بقیه دارد] در الأبحار ص ۱۲۸